**( و ) حضرت مسيح**

بعد حضرت مسيح آمد و گفت که من بروح القدس تولّد يافتم . اگر چه حال در نزد مسيحيان تصديق اين مسأله آسانست ولی آنوقت بسيار مشکل بود . و نصّ انجيلست که فريسيان ميگفتند آيا اين پسر يوسف ناصری نيست که ما او را ميشناسيم چگونه ميگويد که من از آسمان آمدم ؟ باری اين شخصی که بظاهر در انظار جميع حقير بود با وجود اين بقوّتی قيام فرمود که شريعت هزار و پانصد ساله را نسخ نمود و حال آنکه اگر کسی ادنی تجاوز از آن شريعت مينمود در خطر عظيم ميافتاد و محو و نابود ميشد . و از اين گذشته در عهد حضرت مسيح اخلاق عموميّه و احوال بنی اسرائيل بکلّی مختلّ و فاسد شده بود و اسرائيل در کمال ذلّت و اسارت و خواری افتاده بود يک روز اسير ايران و کلدان شدند و روزی ديگر محکوم دولت آشوريان روزی رعيّت و تابع يونان گشتند و روزی ديگر مطيع و ذليل رومان . اين شخص جوان يعنی حضرت مسيح بقوّه خارق العاده شريعت عتيقه موسويّه را نسخ فرمود و بتربيت اخلاق عموميّه پرداخت دوباره از برای اسرائيل تأسيس عزّت ابديّه فرمود و تعليماتی منتشر کرد که اختصاص باسرائيل نداشت بلکه تأسيس سعادت کلّيّه از برای هيأت اجتماعيّه بشريّه نمود . اوّل حزبی که بر محويّتش قيام نمودند اسرائيل قوم و قبيله خود مسيح بود و بظاهر او را مقهور نمودند و بذلّت کبری انداختند حتّی تاج خار بر سرش نهادند و بصلّابه زدند . و اين شخص در وقتيکه بظاهر در نهايت ذلّت بود اعلان کرد که اين آفتاب اشراق نمايد و اين نور بتابد و اين فيض من احاطه نمايد و جميع اعدا خاضع شوند و همين طور که گفت شد جميع ملوک عالم مقاومت او را نتوانستند بلکه اعلام جميع ملوک سرنگون شد و علم آن مظلوم باوج اعظم مرتفع گشت . آيا اين هيچ بقاعده عقل بشر ممکن است ؟ لا و اللّه پس معلوم و واضح گشت که آن شخص بزرگوار مربّی حقيقی عالم انسانی و بقوّتی الهيّه مؤيّد و موفّق بود .